

نفت و ساخت قدرت سیاسی در ایران

دکتر محمد باقر قالیباف*
ناصر سلطانی خلیفانی**

چکیده:

بررسی و تحلیل پیوند نفت و ساخت قدرت در ایران، از موضوعات مطرح در حوزه اقتصاد سیاسی است. نگاه ما در این بررسی به پارامتر نفت بعنوان متغیر مستقلی بوده است که نقشی بسیار چشمگیر در تاریخ یکصد ساله اخیر ایران داشته است و در دوران شکوفایی این صنعت شاهد افزایش استقلال نهاد دولت از جامعه بوده ایم و مفهوم توسعه در جنبه بهره گیری ابزاری دولت از نفت برای به دست آوردن مشروعیت و افزایش اقتدارش قرار گرفته است. از این رو، نگاه ما به مقوله توسعه و ساخت قدرت در ایران بعنوان متغیرهای تابعی بوده است که از نفت اثر پذیرفته است.

بر آن بوده ایم که بر پایه تحلیلی تاریخی، پیوند نفت با ساخت قدرت سیاسی در ایران را بررسی کنیم. یافته های ما در این نوشتار، کارکرد ضد توسعه ای نفت در ایران و به کار افتادن آن در راه افزایش اقتدار و مشروعیت نهاد دولت را ثابت می کند. تجربه یکصد ساله مدیریت تخصیص منابع برآمده از نفت از سوی دولت در ایران، گویای آن است که این الگو به کمک توسعه نیامده و استدلال نویسندگان بر این است که دگرگون شدن نگرش به این ابزار اقتصادی نیرومند و بهره گیری بهتر از آن، ساخت قدرت سیاسی در ایران را به بدنه اصلی جامعه نزدیکتر خواهد ساخت: مفروضی که تا کنون کمتر به آن پرداخته شده است.

پیشگفتار

دیگر، وجود منابع سرشار نفت و گاز و ارزش اقتصادی این منابع بعنوان یک ثروت ملی باعث نشده است که این گروه از کشورها در سنجش با کشورهای بی بهره از منابع نفتی، دستاوردهای بهتری در زمینه رشد اقتصادی داشته باشند. حتا بر خلاف این حکم عقلانی اقتصاد، بسیاری از

پیشینه کشورهای نفتخیز نشان می دهد که کارنامه این کشورها در زمینه رشد و توسعه اقتصادی بهتر از کارنامه کشورهای دارای دیگر منابع طبیعی نبوده است. به سخن

* استادیار گروه جغرافیای دانشگاه تهران
** دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران

صرف به این پدیده، مارا به کوته نگری و ساده اندیشی گرفتار خواهد ساخت. شرایط کنونی، تنها مربوط به اوضاع نابسامان اقتصاد کشور نیست بلکه فضای سیاسی حاکم بر نظام بین الملل، پیشینه تاریخی و فرهنگی جامعه ایران، نهادینه شدن جامعه مدنی در بسیاری از کشورهای توسعه یافته و تلاش برای الگو برداری از آن در جوامع توسعه نیافته یارو به توسعه، از عوامل بسیار اثر گذار در این روند است. بنابراین در این بررسی نیازمند رویکردی جامع و سیستماتیک هستیم.

دولت رانتیر

رانت در آمدی است که بی تلاش به دست می آید و در برابر مفاهیمی چون مزد و سود به کار می رود که بر ایند کوشش و فعالیت اقتصادی است (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۳۷). گرچه این مفهوم در متون اقتصاد سیاسی، بار منفی دارد، ولی در واقع شیوه بهره گیری دولت‌ها از درآمدهای نفتی است که به بدنامی این واژه انجامیده

کشورهای نفتخیز، کارکردی بسیار منفی در زمینه بهره گیری بهینه از منابع مالی خود نشان داده اند. از همین رو، در این دو سه دهه، بخشی از گفتارها و نوشتارها در زمینه اقتصاد سیاسی به بررسی علتهای این وضع با عناوینی همچون «نفرین منابع»، «پارادوکس ثروت»، «بیماری هلندی»، «صنعت استثمار» و... اختصاص یافته است و بسیاری از کشورهای نفتخیز در افریقا، امریکای جنوبی، خاورمیانه و آسیای میانه مصادیق روشن این بی سیاستی دانسته شده اند.

مشکل بزرگ دیگر، سلطه بی چون و چرای دولتها در کشورهای نفتخیز بر درآمدهای به دست آمده از تولید و صدور آن بوده است. بزرگ شدن نسبی دولت، گسترش فعالیت‌های تصدی گری، فساد مالی و سیاسی، پدید نیامدن نظام مالیاتی کارا، گسترش فعالیت‌های رانت جو یانه و باز ماندن دولت از برخی کار ویژه های خود، در شمار آثار منفی مالکیت دولت بر این منبع در آمدی است.

در این نوشتار بر آن نیستیم که همه آثار نفت بر تار و پود اقتصاد ایران را بررسی کنیم، بلکه بیش از هر چیز کوشیده ایم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا وجود نفت در ایران، ماهیتی ضد توسعه داشته است یا نه؛ و اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، چه عواملی در تثبیت چنین راهبردی در بهره گیری از نفت، مؤثر افتاده است. از دید نویسندگان، یکی از عواملی که راه را بر پا گرفتن دولت توسعه گرا در ایران بسته، وجود نفت بوده است. به سخن دیگر، یکی از آثار زیانبار نفت بر ماهیت دولت در ایران این بوده که آنرا به گونه دولتی اقتدار گرا بارویکردهای ضد توسعه در آورده است.

بدین سان، فرضیه اصلی در این نوشتار این است که وجود نفت در ایران، مایه پدید آمدن دولت رانتیر و جامعه ای رانت جو گشته که هر دو ماهیتی ضد توسعه داشته اند. سایه افکندن اندیشه و روحیه رانت جو یانه بر دولت و جامعه در ایران، راه را بر بهره گیری هر چه بهتر از منابع سرشار به دست آمده از نفت بسته و این وضع تا هنگامی که اقتصاد در چنگال نفت است، ادامه خواهد داشت. گرچه به ظاهر، نفت بعنوان یک پدیده اقتصادی در بسیاری از جستارها مطرح است، ولی نگرش اقتصادی

○ پیشینه کشورهای نفتخیز نشان می دهد که کارنامه این کشورها در زمینه رشد و توسعه اقتصادی بهتر از کارنامه کشورهای دارای دیگر منابع طبیعی نبوده است. به سخن دیگر، وجود منابع سرشار نفت و گاز ارزش اقتصادی این منابع بعنوان یک ثروت ملی باعث نشده است که این گروه از کشورها در سنجش با کشورهای بی بهره از منابع نفتی، دستاوردهای بهتری در زمینه رشد اقتصادی داشته باشند. حتا بر خلاف این حکم عقلانی اقتصاد، بسیاری از کشورهای نفتخیز، کارکردی بسیار منفی در زمینه بهره گیری بهینه از منابع مالی خود نشان داده اند.

۳. در يك دولت رانتیر تنها در صداندى از نیروى كار در گیر تولید رانت و بزرگترین بخش جامعه دریافت کننده یا توزیع کننده رانت است.

بلاوى و لوسیانی در كتاب دولت رانتیر، بر دو ویژگی برجسته چنین دولتی انگشت گذاشته اند:

۱- دریافت کننده اصلی رانت بیرونی؛

۲- دارنده نقش اصلی در هزینه كرد (Beblawi and

Luciani, 1987: 11-12)

بنابراین، دولت رانتیر از يك سودارای کمترین وابستگی به جامعه و كار كرد اقتصاد داخلی است و از سوى دیگر، به هر شیوه كه بخواهد، رانت در دسترس را مصرف و توزیع می کند. دولت رانتیر می تواند در میان هدفهای خویش، توسعه کشور را بگنجانند، ولی در بیشتر موارد چنین نمی شود، زیرا توسعه پیش شرط پایایی دولت رانتیر نیست. پس می توان دریافت كه چون دولت رانتیر وابستگی مالی به جامعه و بویژه به كار كرد اقتصاد داخلی ندارد، كوشش در راه بهسازی اقتصاد کشور برای آن اختیاری است و ضرورت حیاتی و اضطراری ندارد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۰۲).

بدین سان، بیشتر کشورهای تولید کننده و صادر کننده نفت رامی توان دولتهای رانتیر دانست. رانت بیرونی كه به گونه مستقیم و بی پیوند چشمگیر با فعالیتهاى اقتصادی در درون کشور به خزانه این دولتها سرازیر می شود، پیامدهایی برای دولت، پیوندهای دولت با جامعه و همچنین اقتصاد ملی دارد.

بهره گیری از رانت برای به دست آوردن مشروعیت، از برترین و نخستین هدفهای دولتها است. در سایه به كار افتادن در آمد به دست آمده از رانت در راستای رفاه شهروندان و جلب همكاری نخبگان و گروههای غیر حاكم، چه بسا دولت چهره پاتریمونیال و نوپاتریمونیال به خود گیرد. در اینجا، افراد مورد نظر دولت به شیوه های گوناگون و برای نمونه از راه قرار دادهای پرسود، سمتهای بلند پایه، وامهای بی بهره و... پشتیبانی می شوند. به هر رو، چه رانت در راه رفاه جامعه و چه برای پشتیبانی از گروههای ویژه به كار گرفته شود، هدف، نگهداشت سلطه و به دست آوردن مشروعیت است و همین، زمینه چالش با قدرت دولت

○ یکی از عواملی كه راه را بر پا گرفتن يك دولت توسعه گرا در ایران بسته، وجود نفت بوده است. به سخن دیگر، یکی از آثار زیانبار نفت بر ماهیت دولت در ایران این بوده كه آنرا به گونه دولتی اقتدار گرا بارویكردهای ضد توسعه در آورده است.

بدین سان، فرضیه اصلی در این نوشتار این است كه وجود نفت در ایران، مایه پدید آمدن دولت رانتیر و جامعه ای رانت جو گشته كه هر دو ماهیتی ضد توسعه داشته اند. سایه افكندن اندیشه و روحیه رانت جو یانه بر دولت و جامعه در ایران، راه را بر بهره گیری هر چه بهتر از منابع سرشار به دست آمده از نفت بسته و این وضع تاهنگامی كه اقتصاد در چنگال نفت است، ادامه خواهد داشت.

است. بی گمان پرداختن به این اندیشه كه چه می شد اگر این درآمدهای هنگفت به جای به كار افتادن برای نگهداشت سلطه دولت بر جامعه در راه توسعه به كار گرفته می شد، برداشت ما از مفهوم رانت را دگرگون خواهد ساخت. هر دولت كه بخش بزرگی از درآمد خود را از منابع بیرونی و به گونه رانت به دست آورد، دولت رانتیر خوانده می شود. به سخن دیگر، دولتی رانتیر است كه دارای این ویژگی است كه به گونه مستقیم دریافت کننده درآمد از فروش کالاها و خدمات باقیمت های بسیار بالاتر از هزینه تولید آنها است.

ویژگیهای دولت رانتیر:

۱. هر کشور كه ۴۲ درصد یا بیشتر از كل درآمدش از رانت بیرونی باشد؛

۲. این رانتها از بیرون کشور به دست آید و به سخن دیگر، هیچ گونه پیوندی با فرآیندهای تولیدی در اقتصاد داخلی کشور نداشته باشد؛

رانتیر را از میان می برد.

دولت‌های رانتیر در سیاست و حکومت از شیوه‌ای پیروی می کنند که آثار رانتیرسم می خوانیم. این شیوه، دو ویژگی دارد: نخست اینکه رانت را نخبگان حاکم کنترل می کنند و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه بهره می گیرند تا ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند (همان: ۳۸)

جامعه رانت جو

در کشورهای نفتی، بخش چشمگیری از ثروت موجود، به گونه متمرکز در چرخه تصمیم گیری، میان شماری اندک از سیاستمداران و بوروکراتها توزیع می شود. اثر گذاری بر توزیع درآمدهای نفتی در بوروکراسی دولتی، گزینه جذابی است برای گروههایی ویژه تا با به کار گرفتن ابزارهای سیاسی، توجیهات اجتماعی، فساد سیاسی و... بخشی از درآمد نفت را به سوی خود منحرف کنند. هر چه ساختار مالی و سازوکارهای بودجه‌ای در کشورهای نفتی آشفته تر و حقوق شهروندان نسبت به درآمد نفت مبهمتر باشد، سهم خواهی گروههای سیاسی نیرومند از ثروت نفت، بیشتر خواهد بود. به سخن دیگر، اگر در کشورهای ساختار بودجه‌ای و ویژه سازوکارهای مالی توزیع درآمدهای نفتی از انضباط چشمگیر برخوردار نباشد، سهم خواهی این طیف، به هنگام شوکهای نفتی نیز بیشتر خواهد شد. به ظاهر چنین می نماید که بدین سان تنها بخش کوچکی از جامعه از میدان کار و فعالیت دور می شوند، اما واقعیت نهفته در پس این وضع بسیار بزرگ و تلخ است.

هنگامی که رانت جویی در سنجش با کار آفرینی جذابیت بیشتری یابد و ساختارهای انگیزشی، سهم خواهی از ثروت نفت را در برابر کوشش برای ایجاد ثروت غیر نفتی تشویق کند، توانمندیها و مهارت‌های شهروندان نیز در همین راستا شکل می گیرد و کار آفرینی کسب اقتصادی-اجتماعی خود را از دست می دهد.

اثر رانت بر دولت رانتیر و جامعه رانت جو

گرچه اقتصاددانان در بررسی کارکردهای دولت

رانتیر بیشتر بر پیامدها و آثار اقتصادی رانت بر اقتصاد داخلی انگشت می گذارند، ولی در این نوشتار بنا به ماهیت موضوع مورد مطالعه، به دو بُعد مهم از اثر رانت بر روابط حاکم بر دولت و جامعه پرداخته خواهد شد:

۱- در مورد نخستین اثر رانت بر دولت، باید پذیرفت که رانت، در اختیار نخبگان حاکم است؛ نخبگانی که از قدرت انحصاری در مورد هزینه کردن آن برخوردارند. این قدرت انحصاری به دو علت به وجود می آید. نخست اینکه، دسترسی دولت رانتیر به رانت‌های کلان، به استقلال آن از جامعه می انجامد و این استقلال باعث می شود که دولت، قدرت انحصاری پیدا کند و در گزینش و اجرای سیاستهای خود ناگزیر از رعایت منافع جامعه نباشد. دوم اینکه، نخبگانی که رانت را در اختیار دارند، می توانند از آن برای جلب همکاری دیگر گروهها و نخبگان در جامعه بهره گیرند و کمابیش چنین کاری را انجام می دهند. بنابراین نخستین اثر برجسته نفت بر خود دولت است که استقلال آنرا از جامعه افزایش می دهد و دولت قدرت

○ رانت در آمدی است که بی تلاش به دست می آید و در برابر مفاهیمی چون مزد و سود به کار می رود که بر ایند کوشش و فعالیت اقتصادی است. گرچه این مفهوم در متون اقتصاد سیاسی، بار منفی دارد، ولی در واقع شیوه بهره گیری دولت‌ها از درآمدهای نفتی است که به بدنامی این واژه انجامیده است. بی گمان پرداختن به این اندیشه که چه می شد اگر این درآمدهای هنگفت به جای به کار افتادن برای نگهداشت سلطه دولت بر جامعه در راه توسعه به کار گرفته می شد، برداشت ما از مفهوم رانت را دگرگون خواهد ساخت.

گسترش بوروکراسی و سازمان اداری دولت رانتیر، از دیگر ابعاد زیانبار رانت نفت در کشورهای نفتخیز است. این مسئله به اندازه‌ای اهمیت دارد که حتی آنرا از توزیع رانت و مدیریت درست نیز کارسازتر می‌دانند. دیوانسالاری به گونه ذاتی گرایش به گسترش دارد، زیرا افزایش قدرت و دامنه نفوذ بوروکراتها در گرو افزایش حوزه کارکرد دیوانسالاری است. در نظامهای مردمسالار، نظارت پارلمان، رقابت احزاب و کارکرد رسانه‌ها همواره سبب می‌شود که هزینه اجتماعی برآمده از گسترش دیوانسالاری از فایده اجتماعی آن پیشی نگیرد. گذشته از آن، استوار بودن هزینه‌های دولت بر منابع مالیاتی، راه را بر گسترش دیوانسالاری می‌بندد. بنابراین دولتها در نظامهای اقتصادی متکی به مالیات، ناچارند هزینه‌های دیوانسالاری را در حد درآمدهای مالیاتی نگهدارند. بدین سان، جابه‌جایی هزینه‌ها و بازتوزیع درآمدها، اصلی‌ترین کارکرد مالی دولتها در این نظامها است. اما در کشورهای برخوردار از درآمدهای هنگفت نفتی، توزیع و تخصیص این رانت به دست دولت در میان طبقات مورد نظر نخبگان حاکم برای فراهم کردن رفاه اجتماعی - اقتصادی در جامعه و به دست آوردن مشروعیت از این راه، در گرو گسترش سازمانها و نهادهای دولتی و وابسته به دولت است. از سوی دیگر، پیچیدگی و رشد بوروکراسی به تداوم سلطه نخبگان و گروههای ذینفع کمک می‌کند.

○ دولت‌های رانتیر در سیاست و حکومت از شیوه‌ای پیروی می‌کنند که آنرا رانتیرسم می‌خوانیم. این شیوه، دو ویژگی دارد: نخست اینکه رانت رانخبگان حاکم کنترل می‌کنند و دوم اینکه نخبگان حاکم از این رانت برای جلب همکاری و کنترل جامعه بهره می‌گیرند تا ثبات سیاسی دولت را حفظ کنند.

انحصاری در بهره‌گیری از رانت را برای نگهداشت و پایایی قدرت انحصاری خود به کار می‌اندازد؛

۲- در سایه وجود رانت، توانایی و کارویژه استخراجی و دوباره توزیعی دولت کاهش می‌یابد. برخلاف بیشتر دولتها که ناگزیر از گرفتن مالیات از جامعه هستند تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند، دولت رانتیر نیاز واقعی به گرفتن مالیات ندارد زیرا بخش بزرگ درآمدهای آنرا رانت‌های بیرونی تشکیل می‌دهد (همان: ۳۹).

اما از دید نویسندگان، اثر رانت نفت در تخریب محیط نهادی از دیگر پیامدهای آن است. توزیع درآمد نفت در میان گروههای اجتماعی و بخشهای اقتصادی و برآوردن هدفهای سیاسی، از مهمترین دغدغه‌های دولت در کشورهای نفتی است. دولت در این کشورها به منبع درآمدی دسترسی دارد که از نظر مقیاس در سنجش با دیگر منابع، چشمگیر است؛ هزینه نهایی بهره‌برداری از آن بسیار اندک است؛ و از همه مهمتر، درباره چگونگی توزیع آن نباید به کسی پاسخگو باشد. البته مورد اخیر به ساخت سیاسی کشورها نیز بستگی دارد، ولی بررسیهای «بارو» نشان می‌دهد که میزان پاسخگویی دولتها در کشورهای نفتی چندان زیاد نیست (Barro, 1999: 158)

در سایه توزیع درآمد نفت در درون دیوانسالاری دولتی، در دوران رونق، نهادهایی پدید می‌آیند که در دوران افت بهای نفت برچیده نمی‌شوند. سازمانهای عریض و طویل دولتی که مجرای توزیع یا هزینه شدن پول نفت هستند، پروژه‌های سرمایه‌گذاری بلندپروازانه که تنها به هنگام اوج گیری بهای نفت می‌توان از آنها دفاع کرد، یارانه‌های سخاوتمندانه دولت به مصرف برخی از کالاها زیر عنوان پشتیبانی از گروههای کم‌درآمد، یارانه‌های تولیدی که به شرکتهای دولتی و شبه دولتی پرداخت می‌شود، طرحهای رفاهی برای بهبود وضع گروههای میانی و پردرآمد شهری و... از آن جمله است. بنابراین شاید بتوان گفت که اثرگذاری دسترسی کم هزینه دولتها در کشورهای نفتی به منابع نفت، بیشتر از راه تخریب محیط نهادی فعالیتها و تصمیم‌گیریهای اقتصادی است.

○ هنگامی که رانت جویی در سنجش با کارآفرینی جذابیت بیشتری یابد و ساختارهای انگیزشی، سهم خواهی از ثروت نفت را در برابر کوشش برای ایجاد ثروت غیر نفتی تشویق کند، توانمندیها و مهارتهای شهروندان نیز در همین راستا شکل می‌گیرد و کارآفرینی کشتش اقتصادی-اجتماعی خود را از دست می‌دهد.

نکته دیگری که در اقتصاد سیاسی کشورهای نفتی اهمیت بی‌چون و چرا دارد، امکان دسترسی مشترک دولتمردان و سیاستمداران به درآمدهای برآمده از نفت است. پارلمان که در دیگر نظامهای سیاسی-اقتصادی، عامل کنترل کننده گسترش دولت است، در کشورهای نفتی ممکن است در زمینه گسترش دیوانسالاری با دولت همسویی نشان دهد، بویژه هنگامی که گسترش دیوانسالاری و توسعه حوزه مسئولیت و تعهدات اجتماعی-اقتصادی دولت با ایدئولوژی مسلط بر پارلمان همخوانی داشته باشد.

ترکیب درآمدهای دولت؛ وابستگی دولت به جامعه یا استقلال از آن

عوامل گسترش فساد در اقتصادهای نفتی است. دولتهایی که به منابع نفتی دسترسی آسان دارند، نیازمند آن نیستند که ایجاد سرمایه در بخش خصوصی و خانوارها را تشویق کنند و برای تشکیل نهادهای مشوق توسعه، سرمایه‌گذاری کنند. از سوی دیگر، شهروندان نیز ابزاری برای فشار آوردن بر دولت و گرفتن پاسخ از آن ندارند. از هم گسستن رابطه میان دولت و شهروندان، برجسته‌ترین نکته‌ای است که سالای-مارتین و سابرامانیان (Sala-i-Martin & Subramanian) در زمینه آسیبهای برآمده از منابع طبیعی و بویژه شکست برنامه‌های رشد در کشورهای نفتی بر آن انگشت می‌گذارند (Sala-i-Martin and Subramanian, 2003).

شهروندان، همچنان که با رأی خود قدرت سیاسی به سیاستمدار می‌بخشند، با پرداخت مالیات نیز قدرت اقتصادی به وی می‌دهند. مالیات دهندگان با پرداخت مالیات، به برنامه‌های مالی دولت رأی می‌دهند. هرچند پرداخت مالیات اجباری است، اما نرخهای مالیات همچون بندهای قراردادی است نانوشته که میان دولت و شهروندان بسته شده است. دولت برای بالا بردن هزینه‌های خود باید مالیات بیشتری بگیرد و برای این کار باید به مالیات دهندگان توضیح دهد که در برابر گرفتن مالیات بیشتر، چه منافی نصیبشان می‌کند. بنابراین نظام تأمین مالی هزینه‌های دولت از راه مالیات، دولتمردان را ملزم به پاسخگویی در قبال کارکرد مالی خود می‌کند.

بنابراین درآمدهای نفتی، دولت را از گرفتن مالیات بی‌نیاز می‌کند. هرچند ممکن است به نظر برسد که مالیات‌گیری اندک در کشورهای نفتی زمینه سرمایه‌گذاری بیشتر و توسعه فعالیتها را فراهم می‌آورد، ولی در واقع، ناوابستگی دولت به مالیات، به معنای گسسته شدن پیوند دولت با بخش شرکتی اقتصاد است.

اما در اقتصادهای نفتی، رابطه دوسویه دولت و شهروندان که در اقتصادهای متعارف از راه سیستم مالیاتی برقرار می‌شود، برهم می‌خورد. دولتی که نیازهای مالی اش از راه فروش نفت برآورده می‌شود، با مانع‌چندانی برای افزایش هزینه‌ها روبه‌رو نیست. دولتمردان در کشورهای نفتی ناگزیر نیستند برای افزایش هزینه‌های دولت از شهروندان اجازه بگیرند. آنان درباره هزینه‌هایی نیز که انجام داده‌اند نیازی به پاسخگویی نمی‌بینند. نبود قیدوبندهای اجتماعی-سیاسی برای افزایش هزینه‌های دولت و نبود الزام به پاسخگویی درباره کارکرد دولت به شهروندان، از

در اقتصادهای متعارف، چون دولت نیازمند گرفتن مالیات است، باید رابطه خود با بخش شرکتی را تنظیم کند. در این گونه اقتصادها، دولت نیز از توسعه ظرفیت‌های نگاههای اقتصادی سود می‌برد و به سخن دیگر منافع

پارلمان در زمینه‌های دولت و گسترش دیوانسالاری، سه عامل برجسته است که در کشور ما با درجاتی از شدت و ضعف در جهت وابستگی بودجه دولت به درآمد نفت، عمل می‌کند.

از آنجا که نفت در ایران به گونه‌ای زمینه‌ساز استقلال دولت از جامعه بوده، دولت بیشتر بعنوان سیاستگذار و مجری توزیع رانت در جامعه شناخته شده است؛ از این رو، جامعه نیز می‌پذیرد که به توزیع رانت از سوی دولت اعتراضی نداشته باشد؛ به سخن دیگر، جامعه در حیطه قدرت خود نمی‌بیند که گذشته از خواستهای اقتصادی (توزیع رانت)، خواستهای سیاسی نیز داشته باشد. پس هنگامی می‌توان به توسعه اقتصادی در ایران امیدوار بود که آزادیهای سیاسی، مشارکت سیاسی و بر سر هم توسعه سیاسی، در کنار دیگر دگرگوینها رخ نماید و نظام سیاسی به‌رو می‌شمارد که جامعه مدنی باز باشد و جامعه بتواند نقش مشارکتی خود را از راه تولید مالیات و برپایه این دو پارامتر، نقش نظارتی خود بر دولت را بازی کند.

روحیه رانتی و توسعه در تاریخ نفت ایران

اگر ضعف تاریخی بورژوازی در پاگرفتن سرمایه‌داری دولتی در ایران نقش داشته، نفت در پایایی و استوارسازی پایه‌های آن، بسیار مؤثر بوده است. در میان پارامترهای اقتصادی، نفت نقشی بسیار برجسته در پاگرفتن و گسترش اقتصاد دولتی در ایران داشته است (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۱۱). اقتصاد متکی به نفت، ضمن دامن زدن به استقلال نسبی دولت از جامعه، نیاز دولت به دیگر بخشهای اقتصادی را کم‌رنگ می‌سازد. بی‌گمان، نفت بخش بزرگی از درآمدها و هزینه‌های دولت را پوشش داده و مایه پاگرفتن دولت رانتیر در ایران شده است (هالیدی، ۱۳۵۸: ۴۲).

گرچه وابستگی اقتصادی ایران به نفت، پیشینه‌ای به درازای تاریخ نفت در ایران دارد، امانی توان از دلایل جامعه‌شناختی و وابستگی جامعه به دولت در ایران، چشم پوشید. نه تنها در ایران بلکه در خاورمیانه، مردمان پذیرفته‌اند که دولت باید بعنوان یک کارگزار نیرومند در زندگی اجتماعی دخالت کند (Richards and Waterbury, 1990: 184) مهمترین دلایل این وضع در

○ در اقتصادهای نفتی، رابطه دوسویه دولت و شهروندان که در اقتصادهای متعارف از راه سیستم مالیاتی برقرار می‌شود، برهم می‌خورد. دولتی که نیازهای مالی اش از راه فروش نفت برآورده می‌شود، با مانع‌چندانی برای افزایش هزینه‌ها و به‌رو نیست. دولتمردان در کشورهای نفتی ناگزیر نیستند برای افزایش هزینه‌های دولت از شهروندان اجازه بگیرند. آنان در باره هزینه‌هایی نیز که انجام داده‌اند نیازی به پاسخگویی نمی‌بینند. نبود قید و بندهای اجتماعی-سیاسی برای افزایش هزینه‌های دولت و نبود الزام به پاسخگویی در باره کارکرد دولت به شهروندان، از عوامل گسترش فساد در اقتصادهای نفتی است.

شرکتها با منافع دولت گره خورده است. پرداخت مالیات از سوی خانوارها نیز حقی برای پرداخت کنندگان ایجاد می‌کند که برپایه آن می‌توانند پاسخگویی دولت را در باره کارکردش بخواهند. بنابراین نفت رابطه دوسویه میان دولت و جامعه را بسیار سست می‌کند و بر ایند چنین روندی در روابط دولت و جامعه این است که دولت به این توافق ضمنی با شهروندان دست می‌یابد که انتظار نداشته باشند دولتی برگزیده و نماینده جامعه داشته باشند. به سخن دیگر، گرفته نشدن مالیات در برابر نبود نمایندگی، بخشی برجسته از رانتیرسم است.

پس بر سر هم، متکی نبودن دولت به منابع مالیاتی بعنوان یک عامل محدودکننده هزینه‌ها و بازدارنده گسترش دیوانسالاری، ضعف مکانیسمهای سیاسی-اجتماعی نظارتی مایه گرفته از رقابت حزبی یا تیزبینی رسانه‌ای، و حوزه مشترک منافع ایدئولوژیک دولت و

ایران این است که نخست، این کشور در تاریخ دراز خود، زیر سلطه شاهان بوده است؛ دوم، نبود بورژوازی نیرومند، به اقتدار دولت انجامیده است؛ سوم، نفت کفۀ ترازو را به سود دولت در برابر جامعه سنگین کرده است، زیرا پیش از پیدایش نفت، دولت تنها نیازمند مازاد فرآورده‌های کشاورزی بود و پس از آن با درآمد هنگفت نفت، از بخش کشاورزی هم بی‌نیاز شد.

بدین سان، نفت در تاریخ ایران همچون مانعی سنگین در راه توسعه بخشهای مولد درونی عمل کرده و بیشتر به نیازهای بازار جهانی پاسخ داده است. چنین است که استراتژی توسعه ایران بر پایه درآمد های نفتی، پیوسته پذیرای شکست شده و کشور در بسیاری زمینه‌ها توسعه نیافته مانده است. برای ایرانیان که نفت بیش از ۸۰ درصد کل صادراتشان را تشکیل می‌دهد و ذخایر آن تا چندین سال دیگر به پایان خواهد رسید، ناکامی در دستیابی به توسعه پایدار فاجعه‌بار است. آیا این ناکامی یک بار دیگر ثابت نمی‌کند که برای توسعه یافتگی یک کشور، داشتن سرمایه‌فراوان کافی نیست بلکه توسعه اقتصادی پیش از هر چیز یک معضل سیاسی است؟

گرچه از زمان پیدایش نفت در ایران، همه دولت‌ها از تزیق ارز به دست آمده از فروش نفت به اقتصاد برای تأمین رفاه جامعه سخن می‌گفتند اما نه تنها در درازمدت بلکه در مدت زمان بسیار کوتاه نیز همگان شعاری بودن برنامه دولت‌ها را دریافتند. دخالت نیروهای بیگانه در امور داخلی، نابود شدن ساختار تولید بویژه در بخش کشاورزی و متورم شدن بخش خدمات، گسترش صنایع وابسته و موتناژ، رشد فرهنگ مصرف‌گرایی و فزونی گرفتن واردات بر صادرات، افزایش روند مهاجرت از روستا به شهر و گسترش حاشیه‌نشینی در شهرها، بالا گرفتن قدرت سرکوب‌گرانه دولت‌ها، رشد لگام‌گسیخته دیوانسالاری و بوروکراسی و... از تجارب جامعه ایران از هنگام کشف نفت تا امروز بوده است.

نفت و قدرت در ایران

در ایران، برخلاف جوامع اروپایی، مرزهای قدرت حکومت را نه قانون و قرارداد و عرف، بلکه اندازه خود قدرت تعیین می‌کرد. بی‌قانونی به معنای نبود قواعد

اجرایی نبود؛ برعکس بدین معنا بود که حکومت می‌توانست خودسرانه و بسته به اراده و میزان قدرت مادی خود، قانون‌گذاری یا قانون‌شکنی کند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۲۶). این الگو در سراسر تاریخ ایران سایه افکن بوده است. الگوی رابطه قدرت سنتی در ایران، استوار بر فرمان‌دهی از بالا و فرمان‌بری از پایین و سخت‌در آمیخته با مفاهیم اسطوره‌ای و مذهبی بوده است. این پندار که رابطه‌ای میان فرمانروا و خداوند وجود دارد، چنان مشروعیتی به قدرت سیاسی می‌بخشید که هرگونه رقابت در زندگی سیاسی غیر حقیقی شمرده می‌شد (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۱۰).

در این میان یک عامل نیرومند اقتصادی به نام نفت نیز در راستای تقویت دولت وارد میدان شد و بر سیطره این نهاد بر نهاد جامعه افزود. در فاصله دو انقلابی که در ایران در سده بیستم رخ داد، الگو برداری ناقص از اروپا، به برکت درآمدهای سرشار و رو به افزایش نفتی که به دست دولت می‌رسید، بویژه از سال‌های میانی دهه ۱۳۴۰، موجب پیدایش نهادها، سازمانها، کالاهای خدمات تازه‌ای شد ولی رابطه دولت و جامعه کمابیش به همان گونه که بود باقی ماند، چنان که در انقلاب دوم هم مانند انقلاب نخست، طبقات دارا یا از انقلاب پشتیبانی کردند یا در برابر آن

○ اگر ضعف تاریخی بورژوازی در پاگرفتن سرمایه‌داری دولتی در ایران نقش داشته، نفت در پایایی و استوارسازی پایه‌های آن، بسیار مؤثر بوده است. در میان پارامترهای اقتصادی، نفت نقشی بسیار برجسته در پاگرفتن و گسترش اقتصاد دولتی در ایران داشته است. اقتصاد متکی به نفت، ضمن دامن زدن به استقلال نسبی دولت از جامعه، نیاز دولت به دیگر بخشهای اقتصادی را کمرنگ می‌سازد.

بعد بین‌المللی نفت و ساخت قدرت در ایران

از هنگامی که ایران به مرحله سرمایه‌داری طراحی شده از سوی کشورهای غربی گام نهاد و از قالب سنتی خود بیرون رفت و رابطه با کشورهای اروپایی را آغاز کرد، تاکنون ساختار قدرت، فراز و نشیبهای بسیار به خود دیده است و نفت این روند را چه از جهت نیاز کشورهای غربی به انرژی و چه به علت نیاز آنها به یافتن بازارهای وابسته تشدید کرده است. به سخن دیگر، وجود نفت و جریان یافتن آسان آن به کشورهای بزرگ صنعتی نه تنها در ایران بلکه در بیشتر کشورهای نفتخیز، پیوند بسیار نزدیک با منافع جوامع توسعه یافته داشته است. نفت از هنگام پیدایش آن در ایران، همواره ابزاری بوده است در دست قدرتهای بزرگ، تا بر ساختار قدرت در ایران اثر گذارند. این نکته را با افکندن نگاهی به قرارداد داری و قرارداد

بیطرف ماندند (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۶). از این رو در ایران، نه طبقات اجتماعی، که دولت اصل شناخته می‌شود طبقات اجتماعی هر چه بلند پایه‌تر بودند به دولت وابسته‌تر بودند؛ امتیازات طبقات اجتماعی به کار توسعه بلندمدت نمی‌آمد و روند انباشت بلندمدت را مختل می‌ساخت.

برایند این وضع در جریان انقلابهای ایران این بود که برخلاف اروپا، قیام طبقات اجتماعی محروم در برابر طبقات اجتماعی ممتازی که مهار دولت را در دست داشتند نبود، بلکه شورش بر فرمانروایانی بود که جز خواست و اراده خویش پاینده هیچ قانونی نبودند و جامعه آنان را بیدادگر می‌دانست (همان: ۵۳).

کاهش درآمدهای نفتی، به چرخش دولت به سوی جامعه می‌انجامد، زیرا دولت نیازمند آن است که هزینه‌های خود را با گرفتن مالیات و مشارکت در طرحهای اقتصادی شهروندان پوشش دهد و این آغازی است برای روند دموکراتیزاسیون. در سراسر تاریخ نفت ایران، ثابت شده است که همزمان با کاهش درآمدهای نفتی، دولتها کوشیده‌اند بازیگری جامعه در پهنه اقتصاد را بپذیرند و این رویکرد پیامدهایی بس خطرناک برای آنها داشته است زیرا دیگر تنها بحث سرمایه بخش غیر دولتی مطرح نبوده بلکه سخن از فضای باز سیاسی، راه یافتن نهادهای برخاسته از بطن جامعه به بدنه حاکمیت و به کار افتادن ابزارهای کنترل دولت از سوی گروههای سیاسی، پارلمان، رسانه‌ها، تأمین کنندگان هزینه‌های دولت و نخبگان علمی - دانشگاهی به میان آمده است. بی‌گمان، مشارکت بخش غیردولتی هر چند در کوتاه مدت تنها جنبه اقتصادی دارد، اما در درازمدت پیامدهای سیاسی خواهد داشت و این بخش خواهان امتیازات سیاسی از دولت خواهد شد. اگر دولت برای انجام دادن وظایف و تأمین هزینه‌هایش متکی به مالیات باشد، ناگزیر در برابر شهروندان هم پاسخگو خواهد بود (رزاقی، ۱۳۷۳: ۸۵)؛ چیزی که با سرشت دولت در ایران چندان سازگاری نداشته است.

○ نفت در تاریخ ایران همچون مانعی سنگین در راه توسعه بخشهای مولد درونی عمل کرده و بیشتر به نیازهای بازار جهانی پاسخ داده است. چنین است که استراتژی توسعه ایران بر پایه درآمدهای نفتی، پیوسته پذیرای شکست شده و کشور در بسیاری زمینه‌ها توسعه نیافته مانده است. برای ایرانیان که نفت بیش از ۸۰ درصد گل‌صادر ایشان را تشکیل می‌دهد و ذخایر آن تا چندین سال دیگر به پایان خواهد رسید، ناکامی در دستیابی به توسعه پایدار فاجعه‌بار است. آیا این ناکامی یک بار دیگر ثابت نمی‌کند که برای توسعه یافتگی یک کشور، داشتن سرمایه فراوان کافی نیست بلکه توسعه اقتصادی پیش از هر چیز یک معضل سیاسی است؟

○ نفت از هنگام پیدایش آن در ایران، همواره ابزاری بوده است در دست قدرتهای بزرگ، تا بر ساختار قدرت در ایران اثر گذارند. این نکته را با افکندن نگاهی به قرارداد داری و قرار داد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس می توان دریافت. حتا کار به جایی رسیده بود که انگلستان با پشتیبانی از کسی چون شیخ خزعل یکپارچگی سرزمینی ایران را تهدید می کرد یا شرکت نفت ایران و انگلیس با پرداخت پول و دادن کمک به خانها و رهبران عشایر به سست کردن پایه های قدرت حکومت مرکزی ایران می پرداخت.

پایه های اقتدارش، دست به کارهایی می زد که چندان دلخواه آنها نبود و بدین سان حفظ موازنه در سیاست داخلی و خارجی با بهره گیری از ابزار نفت برای شاه دشوار شده بود.

توافقه های پشت پرده قدرت در راستای تأمین منافع همه بازیگران دخیل در ایران، نمونه دیگری از موارد مطرح در این بازی قدرت بود که بی ارتباط با مسائل داخلی ایران نیز نبود. به دست داشتن امتیاز نفت ایران و ضرورت پاسداری از منابع نفتی، حکومت انگلستان را به دخالت هر چه بیشتر و تهدید آمیزتر در امور داخلی ایران کشاند و توانست اراده خود را بر ملت ایران تحمیل کند (همان: ۴۵۲).

پیش از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳م) ساختار قدرت متکی به نفت در ایران، بیشتر رویکرد بین المللی داشت به گونه ای که می بینیم به دنبال بروز مشکلاتی در رابطه با شرکت انگلیسی نفت و دولت ایران، بازیگرانی تازه به شیوه های گوناگون از نفت بعنوان يك ابزار سیاسی برای رسیدن به هدفهای خود بهره گرفته اند. قربانی شدن فرقه دموکرات آذربایجان در

۱۹۱۹ ایران و انگلیس می توان دریافت. حتا کار به جایی رسیده بود که انگلستان با پشتیبانی از کسی چون شیخ خزعل یکپارچگی سرزمینی ایران را تهدید می کرد یا شرکت نفت ایران و انگلیس با پرداخت پول و دادن کمک به خانها و رهبران عشایر به سست کردن پایه های قدرت حکومت مرکزی ایران می پرداخت (وزیری، ۱۳۷۹: ۹۳).

پذیرش این نکته که پیوندی نزدیک میان نفت و سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی اول و دوم وجود داشته و ساختار قدرت در ایران از این پیوند اثر می پذیرفته، به معنای نبود چنین روابطی در دوران پس از انقلاب نیست، اما این دو برهه زمانی تفاوتی بنیادی با یکدیگر دارند که از يك سو به میزان استقلال دولتها در شیوه کاربرد ابزار نفت در برابر قدرتهای بزرگ، و از سوی دیگر به میزان ایستادگی این دولتها در برابر واکنش احتمالی قدرتهای بزرگ در زمینه بهره گیری ایران از ابزار نفت مربوط می شود. شکننده بودن سیاست بهره گیری از ترفند نفت در دوران پیش از انقلاب و بویژه از اواسط دوران فرمانروایی رضا شاه تا زمان ملی شدن صنعت نفت، آشکار است. از این رو، همسویی منافع استبداد و استعمار در مقطع زمانی کشف نفت تا ملی شدن آن، نقش بسیار بنیادی در دگرگونی سلسله مراتب قدرت در ایران بازی کرده است. پیوستگی شرایط داخلی ایران با اوضاع بین المللی، به اندازه ای نزدیک بوده است که در اینجا تنها نمی توان به بحث تأمین منافع کشورهای غربی بسنده کرد.

افزایش بیش از اندازه قدرت دولت در ایران، برخی بلندپروازیهای شاه و سرانجام برهم خوردن ثبات سیاسی، هر سه، همپیمانان غربی ایران را نگران می ساخت. این واقعیت را می توان در واپسین سالهای زمامداری رضاشاه و همچنین پس از شوک نفتی در دهه ۱۳۵۰ (۱۹۷۱م) در دوران محمدرضا شاه به خوبی دید. اگر شاه در دهه های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم به ایران و نگهداشت قدرت خود، نیازمند پشتیبانی همپیمانان غربی بود، با افزایش درآمد نفتی در دهه ۱۳۵۰ و استوار شدن

آن، کشورهای باختری با تهدیدهایی چون نخریدن نفت ایران یا جلوگیری از صدور نفت ایران از راه خلیج فارس، برای به چالش کشیدن وزیر فشار گذاشتن قدرت سیاسی نوپا در ایران می کوشیدند.

ساخت قدرت برآمده از نفت پیش از پیروزی انقلاب

روند ناقص دولت‌سازی در ایران و حاکمیت الگوهای سلسله‌مراتبی قدرت پیش از انقلاب مشروطه در جامعه ایران، تنها با تغییراتی ظاهری، برجسته‌ترین ویژگی این دوران بود. گرچه به برکت درآمدهای نفتی و به کار افتادن این درآمدها در بخشهای اقتصادی وابسته در شهرها از يك سو و گسترش پیوندهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با جهان بیرونی از سوی دیگر، دگرگونی‌هایی در جامعه ایران پدید آمد، ولی این دگرگونیها کمتر به چشم می آمد و جامعه سنتی ایران، توان درك و تحلیل این بُعد از تأثیر نفت بر خود را نداشت. دوری و استقلال روزافزون دولت از جامعه، افزایش اقتدار دولت در سایه دلارهای نفتی، رشد بوروکراسی و تمرکز ناشی از آن و بهره‌مند شدن بخشهایی محدود از لایه‌های بالای اجتماع از نعمتهای برآمده از نفت، قدرتی برای حکومت پدید آورده بود که جز برای اندك شماری از نخبگان علمی کشور، دریافتنی نبود.

رضا شاه و پسرش در نخستین گام، درآمدهای نفتی را برای به دست آوردن مشروعیت در راستای تحکیم پایه‌های قدرت خود از راه تزریق دلارهای نفتی در طرحهای به ظاهر توسعه‌ای به کار انداختند و سپس به زمینه‌های دفاعی و امنیتی پرداختند. در اواخر ۱۳۱۶ (۱۹۳۷م) درآمدهای نفتی کمابیش ۱۳ درصد از درآمدهای دولت را تشکیل می داد که بیشتر صرف گسترش و تجهیز ارتش می شد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸: ۱۲۲). از آنجا که درآمد نفت یکی از پایه‌های قدرت نظامی و سیاسی رضا شاه شده بود و گذشته از آن، چشم انداز اقتصاد غرب چندان امیدوار کننده نبود، دولت ایران خواهان دریافت بهره مالکانه مشخص و مطمئن بود، زیرا درآمد مشخص و باثبات نفت، ثبات حکومت را تضمین می کرد.

○ گرچه دولت پهلوی دوم در قانون برنامه اول توسعه، بهره‌گیری از درآمد نفت را برای تأمین کسری بودجه ممنوع کرده بود، ولی از برنامه دوم، درآمد نفت را در این زمینه به کار گرفت و پیوسته دامنه این کارافزایش یافت. شاه بر آن بود تا با تزریق پول نفت به بدنه جامعه، رفاه و مشروعیت بیافریند و بنا بر این می گفت که سلطنت بر مثنی مردم فقیر برای من مایه افتخار نیست. اما توزیع رانت موجب مشروعیت نظام نشد، زیرا مشروعیت نیازمند احترام و بی‌نماینده‌گی و نهادهای سازنده جامعه مدنی نیز بود.

برابر امتیاز نفت شمال به دست استالین، نمونه‌ای از این موارد بود. فشار دولتهای آمریکا و انگلیس از يك سو و وعده واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به اتحاد جماهیر شوروی از سوی دیگر، باعث شد که هم دولت شوروی و هم حزب توده ایران یکبارہ دست از پشتیبانی این فرقه کذایی بکشند و با سکوت کامل نظاره‌گر فروپاشی حباب وار آن شوند. این دگرگونی در ساخت قدرت را می توانیم پس از ملی شدن صنعت نفت ایران در میان کشورهای امپریالیستی نیز ببینیم به گونه‌ای که پس از ملی شدن نفت و نادیده گرفته شدن پیامدهای آن، آمریکا و انگلیس همدست شدند و فشاری سنگین تر بر اقتصاد ایران وارد شد.

گرچه پیش از انقلاب ۵۷، دخالت کشورهای باختری در مسائل ایران و بویژه در زمینه نفت، چشمگیر و آشکار بوده، اما ایران پس از انقلاب، دست کم در ۱۰ سال نخست، چندان از این دخالتها برکنار نبوده است؛ هر چند چهره و درونمایه دخالتها متفاوت از دوران پیش از انقلاب بوده است. پس از انقلاب و در سالهای جنگ، به علت استقلال عمل دولت در زمینه تولید و صدور نفت و افزایش بهای

با دیده تردید نگر است.

دلارهای هنگفت نفتی پس از ملی شدن صنعت نفت، به مشارکت دولت در فعالیتهای اقتصادی از راه نفوذ در بنگاههای عمومی و همچنین پشتیبانی از بخش خصوصی (بیشتر درباریان و سرمایه‌داران بزرگ) انجامید. بدین‌سان، دولت با همکاری بورژوازی، به بهره‌برداری از نفت می‌پرداخت و زیربنای لازم برای کارکرد سیستم را فراهم می‌کرد. دولت با تصمیماتش، در توزیع درآمد نفتی به شیوه خویش، به سود برخی از بورژواها و دیوانسالاران و به زیان بخشی دیگر کار می‌کرد. از آن هنگام هرگونه مخالفت با دولت که در وجود شاه تبلور یافته بود، به سرعت سرکوب می‌شد. نمود چنین سرکوب و رویکرد تک‌صدایی در دولت نفتی را می‌توان در فشارهای ساواک و سپس تأسیس حزب رستاخیز ملت ایران در ۱۳۵۳ (۱۹۷۴م) دید. سنگینی کفه قدرت به زیان کفه مشروعیت و تلاش حکومت برای به دست آوردن مشروعیت از راه فرهنگ‌سازی در بطن جامعه، نتیجه دلخواه به بار نیاورد. بستن مطبوعات، دستگیری فعالان از گروههای سیاسی گوناگون، جلوگیری از

قدرت استبدادی رضا شاه بویژه در دهه دوم فرمانروایی‌اش به جایی رسیده بود که حتی نزدیکترین نخبگان سیاسی و علمی به او نیز کنار گذاشته می‌شدند و جامعه ایران، بی‌بهره از فضای باز سیاسی به زندگی خود ادامه می‌داد. نگرانی برخی از دولتهای غربی از بالا گرفتن قدرت رضا شاه و آگاهی آنها از چندوچون پایگاه مردمی او، اندیشه تغییر قدرت در ایران را در سایه معادلات متأثر از جنگ جهانی دوم، نزد آنان تقویت کرد. پس از رفتن رضا شاه از ایران، فضای باز سیاسی پدید آمد و گروههای سیاسی و مطبوعات، مجالی برای به چالش کشیدن حکومت یافتند و مسئله نفت نیز یکی از مباحث مطرح بود.

نمودار ۱: رابطه طولی میان نفت و سیاست از هنگام

اشغال شدن خاک ایران تا ملی شدن نفت

نهضت ملی نفت

تحولات وسیع اجتماعی و سیاسی

اشغال ایران و سقوط رضا شاه

امنیت نفت برای متفقین

(مأخذ: حشمت‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۹)

○ از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ (۱۹۷۸-۱۹۶۴م) پیوند نفت و سیاست دامنه‌دار تر و ژرف‌تر شد و درآمدهای سرشار نفت رفته‌رفته گسستی چشمگیر میان دولت و جامعه پدید آورد و به سخن دیگر، مایه استقلال دولت از جامعه شد و اقتصاد در چنبره واردات لگام گسیخته، گسترش صنایع وابسته و مونتاز و از همه مهمتر، فروپاشی ساختار بخش کشاورزی در سایه اصلاحات ارضی و روند فزاینده مهاجرت از روستا به شهر گرفتار آمد.

گرچه دولت پهلوی دوم در قانون برنامه اول توسعه، بهره‌گیری از درآمد نفت را برای تأمین کسری بودجه ممنوع کرده بود، ولی از برنامه دوم درآمد نفت را در این زمینه به کار گرفت و پیوسته دامنه این کار افزایش یافت. شاه بر آن بود تا با تزریق پول نفت به بدنه جامعه، رفاه و مشروعیت بیافریند و بنابراین می‌گفت که سلطنت بر مستی مردم فقیر برای من مایه افتخار نیست. اما توزیع رانت موجب مشروعیت نظام نشد، زیرا مشروعیت نیازمند احترام وی به نمایندگی و نهادهای سازنده جامعه مدنی نیز بود. ماهیت دیکتاتوری و استبداد نظام، مانع از تحقق این هدف می‌شد و شاه و درباریان بر این باور بودند که جامعه تنها نیازمند رفاه و توسعه اقتصادی است، هرچند درباره درستی اقداماتی نیز که در این زمینه صورت گرفت باید

فعالیت احزاب و تمرکز شدید اداری - سیاسی، برآیند افزایش قدرت شاه در سایه درآمدهای هنگفت نفتی بود.

فرد هالیدی نوشت: ایران احتمالاً تنها کشور آسیایی یا آفریقایی است که در آن نظامیگری به گونه معیار متداول حکومت، بیش از دیگر کشورها دوام داشته است؛ چیزی که در این سالها دگرگون شده آن است که ایران از راه نفت به درآمدهای هنگفت دست یافته و آنرا برای خرید مقادیر شگفت‌انگیز جنگ‌افزار و مهمات صرف کرده و در همان حال دولت آمریکا مشوق تبدیل شدن ایران به یک قدرت منطقه‌ای بوده است (هالیدی، ۱۳۵۸: ۷۲). در واقع، شاه و یارانش از تبدیل شدن ایران به قدرتی منطقه‌ای و کشوری اثرگذار در مناسبات بین‌المللی، با بهره‌گیری از اهرم نفت، احساس غرور و سرخوشی می‌کردند...

در سایه درآمدهای هنگفت نفتی، ساختاری پدید آمده بود که در آن شاه همه کاره بود و کسانی چون رییس ستاد ارتش یا نخست‌وزیر، بیش از مقامی تشریفاتی نداشتند و سلسله‌مراتبی در کار نبود (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۲۴۳). آغاز دیکتاتوری محمدرضا شاه را باید از ۱۳۳۹ (۱۹۶۰م) دانست، گرچه از ۱۳۳۴ (۱۹۵۵م) در آمد نفت رو به افزایش بود. در این مقطع، ساواک پا گرفت و گونه‌ای تضاد پدید آمد: سرکوب نظامی و سیاسی نیازمند توسعه و تجهیز ارتش و ساواک و تأمین رفاه جامعه و توسعه اقتصادی نیازمند پول بود و بدین‌سان هر دو به در آمد نفت گره می‌خورد. شاه از یک سو برای جلب رضایت عامه و به دست آوردن مشروعیت نیازمند در آمد و بهای بالای نفت بود و از سوی دیگر، برای سرکوب ناراضیان، احتیاج به قدرت امنیتی و نظامی داشت.

در فاصله ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ (۱۹۶۰-۱۹۵۳م)، شاه با درآمدهای نفتی و کمکهای مالی و فنی آمریکا توانست قدرت شخصی خود را در برابر منتقدانش افزایش دهد ولی بحران اقتصادی ۱۳۴۱-۱۳۳۹ (۱۹۶۲-۱۹۶۰م)، وی را وادار کرد به خواست نیروهای اصلاح‌گرا در درون رژیم که در پی کنترل قدرت شخصی شاه و اجرای سیاست اصلاحات ارضی

به سود توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور بودند، تن دهد (همان: ۲۳۱).

از ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۷ (۱۹۷۸-۱۹۶۴م) پیوند نفت و سیاست دامنه‌دارتر و ژرف‌تر شد و درآمدهای سرشار نفت رفته‌رفته گسستی چشمگیر میان دولت و جامعه پدید آورد و به سخن دیگر، مایه استقلال دولت از جامعه شد و اقتصاد در چنبره واردات لگام گسیخته، گسترش صنایع وابسته و موتناژ و از همه مهمتر، فروپاشی ساختار بخش کشاورزی در سایه اصلاحات ارضی و روند فزاینده مهاجرت از روستا به شهر گرفتار آمد. برای روشن شدن این نکته کافی است گفته شود که در پایان این دوره، نسبت صادرات به واردات تنها به ۲ درصد رسید، در حالی که رقم مطلق واردات بسیار چشمگیر بود (حشمت‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۶).

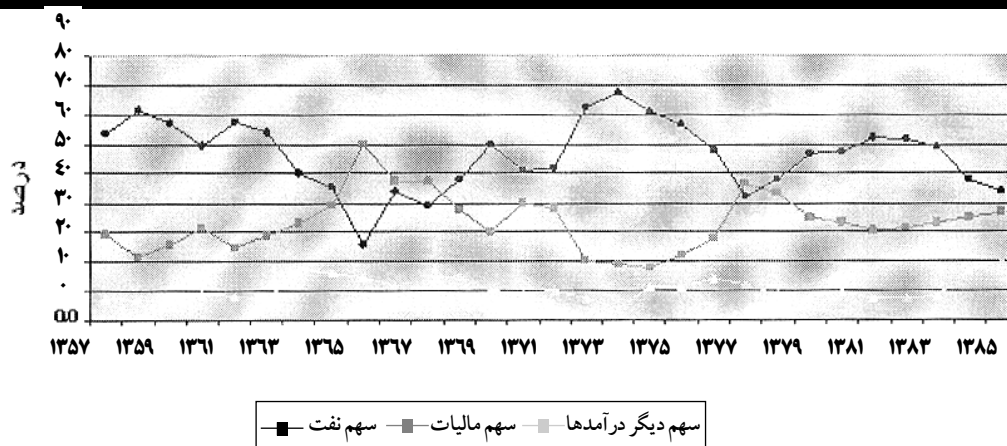
شاه بر آن بود که موازنه‌ای میان خواست همپیمانان غربی خود و انتظارات فزاینده جامعه از در آمد نفت پدید آورد، ولی نتوانست.

قدرت و نفت پس از پیروزی انقلاب

پس از پیروزی انقلاب، گرچه رها کردن کشور از اقتصاد تک محصولی متکی به نفت، شعار اصلی

○ در پرداخت یارانه‌ها، تنها شرایط کنونی در نظر گرفته می‌شود و این کار دور از آینده‌نگری است. برجسته‌ترین هدف دولت از پرداخت یارانه‌ها، جلب رضایت شهروندان است. تخصیص بیش از ۹۰ درصد یارانه‌ها به بخشهای مصرفی و سهم بسیار ناچیزی از آن به بخشهای تولیدی، گواهی است بر گفته بالا. نکته دیگر در این زمینه، کاهش مستمر یارانه‌های اختصاص یافته به بخشهای تولیدی است.

نمودار شماره ۲: روند درآمدهای دولت از نفت و مالیات پس از انقلاب



می گرفته و بودجه برخی نهادها، پاره‌ای از طرح‌ها از جمله برنامه‌هایی با ماهیت تبلیغی در بخش سیاست خارجی، خارج از این چارچوب، تأمین اعتبار می شده است. این گونه هزینه‌ها، پیش از انقلاب در ایران و در دیگر کشورهای جهان مرسوم بوده و هست، ولی آنچه هزینه کردن این گونه اعتبارات را توجیه‌پذیر می‌سازد، بهبود روند توسعه یا دست کم بازگشت سرمایه است.

در این بخش، به این نکته خواهیم پرداخت که گرچه دولت در بخشهایی، ناگزیر از هزینه کردن دلارهای نفتی بوده و ما تنها جنبه‌های منفی این گونه هزینه کردن چون بزرگ شدن بدنه دولت و پشتیبانی آن از بخشهای اقتصادی ناکارآمد و زیانده را می‌بینیم و زوایای پنهان و هدفدار این رویکرد چندان به چشم نمی‌آید، ولی شاید بتوان گفت که دولت با تمرکز بیشتر بر این بخشها، سعی در افزایش اقتدار و بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در برابر جامعه داشته است.

در پرداخت یارانه‌ها، تنها شرایط کنونی در نظر گرفته می‌شود و این کار دور از آینده‌نگری است. برجسته‌ترین هدف دولت از پرداخت یارانه‌ها، جلب رضایت شهروندان است. تخصیص بیش از ۹۰ درصد یارانه‌ها به بخشهای مصرفی و سهم بسیار ناچیزی از آن به بخشهای تولیدی، گواهی است بر گفته بالا

دست‌اندرکاران در پهنه اقتصاد بود، ولی نه تنها در ده سال نخست به علت آشفتگیهای گوناگون و بیش آمدن جنگ این شعار تحقق نیافت، بلکه تاکنون نیز توفیق چندانی در این زمینه به دست نیامده است. نخبگان سیاسی و اقتصادی بر این باور بودند که با گرفتن مالیات بیشتر از شهروندان برای تأمین هزینه‌های دولت، فشار سنگین تری به جامعه وارد می‌شود. از این رو، دیده‌ایم که هرگاه در آمد نفت بالا بوده، مالیات پایین آمده است و برعکس.

گرچه پس از انقلاب، همچون سالهای پیش از انقلاب، در آمد نفت در سنجش با مالیات سهم بالاتری از بودجه دولت (جز در دو مقطع زمانی نشان داده شده در نمودار) را به خود اختصاص داده است، اما آنچه این دوره را از سالهای پیش از انقلاب متمایز می‌سازد، وجود نهادها و ابزارهای نظارتی در زمینه هزینه شدن پول نفت است که مجلس یکی از آن به‌شمار می‌رود؛ هرچند از دید برخی کسان، مجلس در این زمینه تا اندازه‌ای منفعل بوده است (همان: ۳۵۷). علت این رویکرد در برابر چگونگی هزینه شدن در آمد نفت از سوی مجلس، چه بسا همسویی ایدئولوژیک این نهاد با دولت بوده است، بدین سان که تنها بخشی از بودجه کشور در قالب بودجه مورد بررسی مجلس قرار

ساختار اداری، شعارهای آرمانگرایانه‌ای است که دولت و جامعه در پی عملی کردن آن بوده‌اند و هستند. تأکید بر اصلاحات اداری، از هزینه‌های سرسام‌آور دولت در این بخش مایه می‌گیرد. در ۱۳۸۵، از کل بودجه دولت، ۷۴ درصد اعتبارات مربوط به هزینه‌های جاری دولت و تنها یک/چهارم آن مربوط به هزینه‌های عمرانی بوده است.

چنین به نظر می‌رسد که دولت گذشته از اداره کردن جامعه، به دنبال بهره‌برداری‌های ویژه از این همه هزینه بوده است؛ رویکردی که گاهی به اتلاف منابع انجامیده است. نمی‌توان از نیروی عظیم انسانی وابسته به دولت انتظار داشت که هزینه‌های خود دولت را کنترل کنند؛ زیرا آنها به دنبال درآمد آسان خود از رانت نفت هستند.

هنگامی که در جامعه‌ای، داشتن کار دولتی، ارزشمند و نشانه بر خورداری از پایگاه ممتاز اجتماعی دانسته می‌شود و افراد آرزوی ورود به این عرصه را دارند، طبیعی است که دولت از این وضع به سود خود و برای افزایش مشروعیت و حوزه نفوذش در جامعه بهره‌گیرد. در فرایند توسعه در ایران پس از انقلاب، در موارد گوناگون شاهد سایه افکنی چنین الگوهایی بر روابط دولت و جامعه بوده‌ایم.

ترکیب بودجه دولت در دوران جنگ به علت وجود شرایط اضطراری در کشور، تا اندازه‌ای با روش شوریک ما در این نوشتار همخوانی ندارد، زیرا در این مقطع برخلاف ادعای ما، افزایش سهم مالیات در ترکیب درآمدهای دولت و کاهش بسیار محسوس درآمدهای نفتی، باعث کاهش اقتدار و منعطف شدن دولت نشده است. ۷۰ درصد اعتبارات برنامه اول توسعه، به نفت وابسته بود و در طول این برنامه دولت می‌کوشید سوبسیدهای مربوط به کالاهای اساسی را برای جلب رضایت شهروندان ادامه یابد. پس از انقلاب، دولت متوجه انتظارات عدالت‌خواهانه شده بود. پس از جنگ، خواست دولت به اجرای توصیه‌های سازمانهای بین‌المللی برای خصوصی‌سازی، چندان جامعه عمل نپوشید زیرا می‌دانست که با حذف یارانه‌ها بویژه در بخش انرژی،

○ در فرایند توسعه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع گوناگون، یکی از عوامل تعیین‌کننده و کارساز، نظام اداری است. همچنان که یک نظام اداری کارآمد (هر چند گسترده) نقشی انکارناپذیر در توسعه یک کشور دارد، ساختار اداری ناکارآمد (هر چند کوچک) نه تنها نقشی در فرایند توسعه ندارد بلکه همچون یک مانع نیز عمل می‌کند.

(جدول ۱). نکته دیگر در این زمینه، کاهش مستمر یارانه‌های اختصاص یافته به بخشهای تولیدی است (جدول ۲). در نظر گرفته شدن ۴۱۷۰ میلیارد ریال برای جبران زیانهای وارد به شرکتهای دولتی در ۱۳۸۵ (۲۰۰۶م) و رشد ۷۰ درصدی این رقم در ۱۳۸۶ (۲۰۰۷م) ۵۹۰۲ میلیارد ریال از دیگر نشانه‌های کارکرد ضد توسعه تخصیص منابع به بخشهای زیان‌آور است.

استقلال مالی مطبوعات، رسانه‌های دیداری و شنیداری، انتشارات، گروههای سیاسی، مراکز علمی و دانشگاهی، نخبگان سیاسی و اقتصادی، بنیادهای پژوهشی و نظرسنجی و... بعنوان ابزارهای کارآمد برآمده از جامعه برای کنترل دولت لازم است، اما نه تنها در ایران بلکه در همه کشورهای با ساختاری از این دست، وابستگی این نهادها طبیعی است،

در فرایند توسعه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع گوناگون، یکی از عوامل تعیین‌کننده و کارساز، نظام اداری است. همچنان که یک نظام اداری کارآمد (هر چند گسترده) نقشی انکارناپذیر در توسعه یک کشور دارد، ساختار اداری ناکارآمد (هر چند کوچک) نه تنها نقشی در فرایند توسعه ندارد بلکه همچون یک مانع نیز عمل می‌کند. کاهش نیروی انسانی در سازمانها و وزارتخانه‌ها، اصلاح ساختار اداری و بهسازی کیفی

جلب رضایت شهروندان بود که با وارد شدن فشارهای اقتصادی بیشتر به جامعه ناهمخوانی داشت. حتا سیاست تعدیل ساختاری مطرح شده از سوی دولت در دوران بازسازی، به افزایش تورم و گرانی انجامید که در این زمینه عواملی چون بازپرداخت بدهیهای خارجی نیز بی تأثیر نبود. گرچه در دوران دولت هشتم نیز سیاست بهره‌گیری از رانت نفت دنبال می‌شد، اما تفاوت آن با

فشار بیشتری به جامعه وارد خواهد شد. از این رو، در دوران بازسازی، دولت در شرایط سختی به سر می‌برد. از یک سو، برای کاهش اتکاء به نفت می‌کوشید و در این زمینه افزایش دادن مالیاتها، پایین آوردن هزینه‌های جاری دولت، جلوگیری از جذب نیروی انسانی بیشتر به دستگاههای اجرایی، خودداری از تعدیل حقوق کارمندان با توجه به تورم موجود در بازار را پی می‌گرفت و از سوی دیگر، در پی

جدول ۱: روند یارانه‌های تولیدی - خدماتی و مصرفی در (۱۳۷۸-۱۳۵۴) (میلیارد ریال)

سال	کل یارانه‌های پرداخت شده	یارانه مصرفی	سهم یارانه مصرفی از کل یارانه‌ها	یارانه خدماتی	سهم یارانه خدماتی از کل یارانه‌ها (درصد)	یارانه تولیدی	سهم یارانه تولیدی از کل یارانه‌ها (درصد)
میانگین ۱۳۵۴-۵۷	۲۱/۲	۲۲	-	-	-	۵/۴	-
میانگین ۱۳۵۹-۶۷	۹۹/۸	۶۷/۱	-	۸/۴	-	۲۴/۳	-
۱۳۶۸	۱۶۲/۵	۹۶/۳	۵۹/۳	۵/۱	۲/۱	۶۱/۱	۲۷/۶
۱۳۶۹	۲۰۳/۹	۲۵۸	۶۲/۹	۲۱/۱	۷/۷	۱۱۴/۸	۲۸/۴
۱۳۷۰	۵۱۴/۹	۲۶۱/۲	۷۰/۱	۲۵/۵	۵	۱۲۸/۲	۲۴/۹
۱۳۷۱	۱۰۶۲/۹	۷۹۶/۲	۷۲/۸	۱۰۰/۲	۹/۴	۱۶۷/۲	۱۵/۷
۱۳۷۲	۲۱۲۴/۶	۱۵۶۲/۲	۷۳/۵	۱۹۴	۹/۱	۲۶۸/۴	۱۷/۲
۱۳۷۳	۲۶۸۶/۲	۲۱۲۷/۴	۸۴/۸	۵/۷	۰/۲	۵۵۲/۲	۱۵
۱۳۷۴	۴۸۹۵/۲	۴۲۲۲	۸۶/۲	۱۸/۲	۰/۴	۶۵۴/۹	۱۳/۴
۱۳۷۵	۵۶۰۶/۱	۴۹۹۷	۸۹/۱	۱۱/۶	۰/۲	۵۹۷/۵	۱۰/۷
۱۳۷۶	۵۰۵۸/۲	۴۴۶۶	۸۷/۸	۱۷/۵	۰/۲	۶۰۱/۸	۱۱/۸
۱۳۷۷	۵۸۰۶/۱	۵۲۶۶/۶	۹۰/۷	۲۲/۸	۰/۴	۵۱۶/۷	۸/۹
۱۳۷۸	۶۸۸۱/۷	۶۲۲۲/۶	۹۰/۵۷	۴۳/۶	۰/۶۳	۶۰۵/۱	۸/۷۹

مأخذ: سازمان حمایت مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان، نگاهی به یارانه در سالهای ۱۳۷۸-۱۳۵۵، شهریور ۱۳۷۸.

جدول ۲: مقایسه یارانه نهادها و عوامل تولید کشاورزی در قانون بودجه ۱۳۸۵ و لایحه بودجه ۱۳۸۶

(ارقام به میلیارد ریال - درصد)

نوع یارانه	ردیف	۱۳۸۵	۱۳۸۶	نرخ رشد
یارانه نهادها و عوامل تولید کشاورزی	۵۰۳۰۲۱	۹/۵۰۰	۸/۶۸۱	۸/۶
جبران ضرر و زیان خرید تضمینی دانه‌های روغنی	۵۰۳۲۸۱	۸۵۴	۸۰۹/۵	۵/۲

مأخذ: قانون بودجه ۱۳۸۵ و لایحه بودجه ۱۳۸۶ کل کشور

چانه‌زنی دولت در آینده روشن خواهد شد، هر چند از هم اکنون نیز چندان پیش بینی ناشدنی نیست.

بهره سخن

یافته‌ها از بررسی و تحلیل پیوند نفت و ساخت قدرت در ایران، گویای آن است که نفت در دست نهاد دولت، همچون ابزاری بوده است برای کسب مشروعیت و افزایش اقتدار مادی در ابعاد ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، و جامعه بعنوان مالک اصلی این منبع، چنان که باید و شاید از منافع آن بهره نگرفته است. حتّاً می‌توان پارا فراتر از این گذاشت و گفت که نفت در ایران، کارکرد ضد توسعه داشته و روحیه کار و تلاش برای تولید در جامعه را کاهش داده و به سربر آوردن جامعه رانت‌جو در برابر دولت رانتهی انجامیده است.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا گردانندگان دولت، خود می‌توانند به اصلاح ساختار بپردازند؟ به سخن دیگر، آیا از درون می‌توان به اصلاح ساختار پرداخت؟ از دید نویسندگان، پاسخ مثبت است به شرط آنکه جایگاه و نقش اندیشمندان، کارشناسان و مکانیسم‌های کنترل و نظارت همچون نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی در دگرگونی ساختار فراموش نشود. هنر این بخش از جامعه آن است که می‌توانند از چارچوب محدود اقتضانات، قیدوبندها و سازوکارهای موجود در نظام‌های سیاسی فراتر روند، قانونمندی دگرگونی‌ها را روشن کنند، چگونگی اثرگذاری بر فرایند تحولات را تشخیص دهند و با برنامه‌ریزی‌های جامع به اصلاح ساختار بپردازند.

از دید مسعود درخشان (۱۳۸۳: ۱۸۸)، اصلاح ساختارهای سیاسی هنگامی امکانپذیر است که مدیران ارشد و گردانندگان دولت سه نکته زیر را از نظر دور ندارند:

- نظام‌های سیاسی، بی‌توسعه اقتصادی کاری از پیش نخواهند برد، همچنان که توسعه اقتصادی نیز نیازمند دولتی توسعه‌گرا است.
- توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی هر دو از مقولات علمی است و جز با رعایت موازین علمی

○ دستیابی به راهکارهای شایسته و بایسته برای توسعه نظام سیاسی و اصلاح ساختار دولتها، که بی‌گمان باید برویژگیهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی کشور استوار باشد، تنها در پرتو نقادّی و برخورد آرا و اندیشه‌ها امکان پذیر است و لازمه آن پرورش فرهنگ احترام به اندیشه‌ها و اهمیت دادن به ارزیابی کارکرد دولتها از دیدگاههای گوناگون است.

دولت قبلی، رویکرد مثبت‌تر به سازوکارهای دموکراتیک بود که تا اندازه‌ای از کاهش بهای نفت و افزایش سهم مالیات در ترکیب درآمدهای دولت مایه می‌گرفت. فضای باز سیاسی، دست کم در پیوند با موضوع این پژوهش، به آشکار شدن ابعاد تازه‌ای از چگونگی تخصیص منابع به نهادهای وابسته به حکومت انجامید؛ چیزی که تا آن هنگام کمتر سابقه داشت. اما این تنها مربوط به روشن شدن گوشه‌هایی از شیوه تخصیص منابع دولت بود و در عمل کوششی چشمگیر در راستای بهره‌گیری بهینه از منابع در دسترس دولت صورت نگرفت. اگرچه در این دوره زمانی، تراز بازرگانی کشور (جز در ۱۳۷۷) مثبت بود و میزان آن در ۱۳۸۴ به ۲۱ میلیارد دلار رسید، ولی همزمان شاهد افزایش بدهیهای دولت به بانک جهانی، پیش‌فروش نفت، انتشار اوراق قرضه داخلی و بین‌المللی و فینانس بودیم که مقدار آن در پایان ۱۳۸۴ (۲۰۰۵م) به ۲۴ میلیارد دلار رسید.

قدرتی که دولت در ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷ در پرتو درآمدهای سرشار نفت به دست آورد، توان و یویایی آنرا در برابر نهادهای مدنی جامعه افزایش داد. نکته درخور تأمل در پیوند با بهره‌گیری دولت از ابزار نفت، سنگینی هزینه‌ها در زمینه‌هایی است که بیشتر جنبه بین‌المللی دارد. اندازه‌تربخش بودن این هزینه‌ها برای جامعه ایران و حتّاً برای افزایش اقتدار و توان

شورای اسلامی و مرکز پژوهش‌ها.
 -رزاقی، ابراهیم (۱۳۷۳)، «سیاست خصوصی سازی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۸۴.
 -سازمان حمایت مصرف کنندگان و تولیدکنندگان، نگاهی به یارانه در سالهای ۱۳۷۸-۱۳۵۵، شهریور ۱۳۷۸.
 -سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۰)، عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران، تهران، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
 -قانون بودجه ۱۳۸۵ و لایحه بودجه ۱۳۸۶ کل کشور.
 -کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۸۰). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
 -وزیری، شاهرخ (۱۳۷۹)، نفت و قدرت در ایران (از قنات تالوله نفت)، ترجمه مرتضی تاق‌فر، تهران، عطائی.
 -هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران، امیرکبیر.
 -Barro, R. (1999), "Determinants of Democracy", *Journal of Political Economy* 107.
 -Beblawi, H & Luciani, G. *The Rentier State*, London, Croom Helm, 1987.
 -Daniel, J. (2003), "Hedging Government Oil Price Risk", in Davis et al. (eds).
 -Richards, A & Waterbury, (1990), *A Political Economy of The Middle East*, Boulder: Westview Press.
 -Sala-i- Martin, X. and A. Subramanian (2003), "Addressing the National Resource Curse: An Illustration from Nigeria", *NBER Working Paper* 9804.

نمی‌توان به توسعه اقتصادی یا توسعه سیاسی دست یافت؛ اگر بخواهیم از ایدئولوژیها نیز در مدیریت نظام سیاسی بهره‌گیریم، باید به علم سیاست مراجعه کنیم تا محدودیتها و فرصتهای آنرا به درستی تشخیص دهیم.
 -دستیابی به راهکارهای شایسته و بایسته برای توسعه نظام سیاسی و اصلاح ساختار دولتها، که بی‌گمان باید بروی‌گیهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی کشور استوار باشد، تنها در پرتو نقادان و برخورد آرا و اندیشه‌ها امکان‌پذیر است و لازمه آن پرورش فرهنگ احترام به اندیشه‌ها و اهمیت دادن به ارزیابی کارکرد دولتها از دیدگاههای گوناگون است.

منابع

-آمارنامه اقتصادی ۱۳۸۵-۱۳۳۵، (۱۳۸۵)، پژوهشکده امور اقتصادی.
 -بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران، گام نو.
 -حاج یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸)، دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 -حشمت‌زاده، محمدباقر (۱۳۷۹)، ایران و نفت؛ جامعه‌شناسی نفت در ایران (۱۳۵۷-۷۵)، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
 -درخشان، مسعود و مهرآرا (۱۳۸۳)، نگاهی به مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای آن، تهران، دفتر بررسی‌های اقتصادی مجلس